



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُّوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ (۲۶) فَلَنَذِقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸)﴾

پرسش: با توجه به اینکه قیامت ظرف ظهور حق است ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾^۱ همه حقیقت شرع را هم

گواهی می دهد که

پاسخ: چون «مواقف» ظهور حق فرق می کند و حقیقت شرع هم در همه «مواقف» ظهور می کند، نه «فی کلِّ

موقف».

توقف اعدای الهی در مواقف متعدد و شهود شاهد در چندین موقف

در سوره مبارکه «فصلت» که عناصر محوری دین؛ یعنی توحید و وحی و نبوت با خطوط کلی فقه و حقوق مطرح شد، براهین هر سه بخش هم جداگانه طرح شد. در این بخشی که مربوط به معاد است، فرمود اعدای الهی را در «موقف، موقف» جمع و توزیع می‌کند و جای هر کسی را هم مشخص می‌کند. وقتی وارد محکمه می‌شوند يك «موقف» و حساب دارد - چندین «موقف» است که شهادتِ شهود را نقل می‌کند - در طلعه ورود به دوزخ هم «اعضاء و جوارح» شهادت می‌دهند؛ نه تنها آن‌جا شهادت می‌دهند، اصلاً این قافله با شهود حرکت می‌کند. در سوره «ق» آیه ۲۱ دارد که ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾؛ هر کسی که می‌آید «سائقی» دارد که «سیق المتقون» او را از پشت سر بدرقه می‌کند، یا از پشت سر او را هی می‌کند: ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا﴾ و يك «سائقی» که بدرقه‌کنندگان به بهشت دارند، فرمود متقیان با «سوق» فرشته‌ها به بهشت می‌روند.

پرسش: در لغت به یک معنا آمده است؟

پاسخ: بله، اما در اهداف فرق می‌کند؛ «قائد» کسی است که در جلو باشد و «سائقی» کسی است که در پشت سر است؛ اما پشت سر بودن چند گونه است و جلو بودن هم چند گونه است؛ هم «قائد» و راهنما چند گونه است و هم «سائقی» چند گونه است. در سوره مبارکه «ق»، «سوق» به هر دو گروه اسناد داده شد، تبهکاران را که بدرقه نمی‌کنند! فرمود: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾، الآن هم ما «سائقی» و «شهود» داریم! اینکه گفته شد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ برای اینکه ما از خودمان غافل هستیم؛ شناخت نفس از دشوارترین شناخت‌هاست! مفهوم نفس و امثال آن را انسان می‌تواند با علم حصولی بشناسد.

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۴۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

دشواری شناخت نفس در جنود الهی بودن اعضا و شهادت آنها

مطلب دیگر این است که در تمام این «موقف» ها که شهود با ما هستند، این «اعضاء و جوارح» جنود الهی می باشند، این چنین نیستند که گاهی سرباز ما و گاهی سرباز الهی باشند، این طور نیستند! اینها دائماً سرباز الهی هستند که «اعضاء و جوارح» ما هم هستند؛ منتها حالا یا این تعدّد مالک به تعدّد طولی است که یکی نزدیک است و دیگری نزدیک تر، یکی دور است و دیگری دور تر، یا تعدّد اینها به تعدّد ظاهر و مظهر است که مظهر خدا هستند و برای ما «اعضاء و جوارح» محسوب می شوند. غرض آن است که این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه ۱۹۹، اصحاب خود را توصیه کرد و فرمود بندگان خدا بدانید که «اعضاء و جوارح» شما «جنود» اوست: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُودُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»؛ پس این دست و پای ما ستاد الهی هستند! وقتی ستاد الهی شدند معطل نیستند و دائماً دارند مأموریت خودشان را انجام می دهند؛ حالا چه وقت حرف بزنند و چه وقت حرف نزنند؛ چه وقت ما را به عذاب بگیرند و چه وقت ما را به عذاب نگیرند، این به امر الهی است. آن وقت می بینید کسی حرف می زند و رسوا می شود، امضایی می کند و رسوا می شود، جایی می رود و رسوا می شود، این ستاد الهی است که او را دارد می گیرد! اینکه فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُودُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ» همین است. پس «اعضاء و جوارح» ما ستاد الهی می باشند، يك؛ اعضای ما هم هستند، دو؛ به نحو جبر نیست، سه؛ به نحو تفویض نیست، چهار؛ همه اینها حرف های نفس گیر است، اینکه می گویند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» همین است. بنابراین این اعضا ستاد الهی هستند که اگر يك وقت مصلحت شد حرف بزنند، حرف می زنند؛ ولی کارشان دائم است، حرف زدیشان مصلحتی است که چه وقت مصلحت هست حرف بزنند و چه وقتی مصلحت نیست که حرف بزنند.

تبیین دو کار زبان در قیامت به عنوان شاهد و معترض به آن

در قرآن کریم ما هستیم و زبان ما که این زبان ما؛ گاهی «علیه» ما شهادت می‌دهد و گاهی هم ما با همین زبان به زبان خود می‌گوییم چرا «علیه» ما شهادت دادی؟! آن ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾^۱ کدام زبان است؟ همین زبان ماست! ما که ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾، با کدام زبان است؟ همین زبان است! پس این زبان از آن جهت که «جارحه» و عضو ماست، می‌گوییم چرا گفتی؟ از آن جهت که جزء ستاد الهی است ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾؛ گوش هم این چنین است، دست و پا هم این چنین هستند. اینکه در سوره مبارکه «نور» فرمود: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾ ناظر به همین است که «اعضاء و جوارح» اینها شهادت می‌دهند یا زبان شهادت می‌دهد؛ حالا دهان و اعضای دیگر مطلب دیگری است. آیه ۲۴ سوره مبارکه «نور» این بود: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾، حالا با آن «احتیال» فتی که مرحوم امین‌الاسلام و دیگران فرمودند که دهان بسته است و زبان را بیرون از فضای کام می‌آورند و از او حرف می‌گیرند^۲ یا راه‌های دیگری هم دارد که با آیه سوره مبارکه «یس» هماهنگ شود که ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾ که در ادامه همان آیه دارد: ﴿وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾^۳ اگر در همان مقطع است که دهان قفل شده، آیه سوره مبارکه «نور» باشد که ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾، آن «احتیال» مرحوم امین‌الاسلام و مانند ایشان را می‌طلبد؛ اما به هر تقدیر این سؤال باید پاسخ داده شود. از آن جهت که عضو ستاد خدای سبحان است، همواره تابع حرف الهی است و از آن جهت که عضوی از اعضای بدن ماست، تابع ماست؛ اگر این دو هماهنگ باشند که نزاعی نیست و اگر اختلافی باشد، این می‌بیند که فرمانده کل قوا چه می‌گوید، همین زبان! بعد به ما اجازه می‌دهند که با همین زبان به خود این زبان بگوییم که چرا «علیه» ما شهادت دادی؟ می‌گوید ما که

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۱؛ «فإنه يجوز أن تخرج الألسنة و يختم على الأفواه و يجوز أن يكون الختم على الأفواه في حال شهادة الأيدي و الأرجل».

۳. سوره یس، آیه ۶۵.

تو را به رسمیت نمی‌شناسیم! آن‌جا که زبان شهادت می‌دهد، همین زبان است! اینکه در سوره «نور» فرمود: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ و در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «فصلت» که دارد ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ﴾ یعنی با همین زبان می‌گویند، ما که زبان دیگر نداریم! با همین زبان به این «جلود» که یکی از اینها خود زبان است می‌گوییم: ای زبان! چرا علیه ما شهادت دادی؟ این معنّا و معجون نیست؟! همین زبان از آن جهت که عضو ستاد الهی است، به ما می‌گوید من که در اختیار تو نبودم که ساکت باشم، به من فرمود حرف بزن! گفتم چشم! من که خلاف هم نگفتم!

طبق بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «السَّكِيْتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ»^۴؛ کسی که امر به معروف نکرد، نهی از منکر نکرد، سخن حق را نگفت و محافظه‌کاری کرد يك شيطان دهن‌بسته است «السَّكِيْتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ». فرمود آن وقت که خدا مرا در اختیار تو گذاشت و می‌خواستی بگویی که نگفتم، الآن خدا به من دستور داد که بگویم ﴿أُطَقْنَا لِلَّهِ الَّذِي أُتِيقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾؛ حالا درباره «لسان» و چشم و گوش این‌طور است، «اعضاء و جوارح» هم همین‌طور است! اگر ما داریم حرف می‌زنیم، به همین زبان به زبان می‌گوییم که چرا «علیه» ما شهادت دادی؟ این زبان می‌گوید من تاکنون در اختیار تو بودم که غیبت می‌کردی یا دروغ می‌گفتم، الآن در اختیار «مُتَقِّ» خودم هستم که ﴿أُتِيقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾، به من گفت بگو و من هم گفتم چشم! پس ما با زبان و چشم دو کار داریم!

۴. فقه السنة، ج ۲، ص ۶۱۱؛ «...و لقد كان الرسول صلى الله عليه وسلم يبایع أصحابه على أن يجهروا بالحق وإن كان مرا و على ألا يخافوا في الله لومة لائم و يخبر الرسول صلى الله عليه وسلم أن: السَّكِيْتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ».

ضرورت مراقبت، لازمه جنود الهی بودن اعضا و جوارح انسان

حالا معلوم شد که این زبان جزء ستاد الهی است؛ اگر همین زبان جزء ستاد الهی است و ما با «الله» رابطه نداشته باشیم، همین زبان ما را می‌گیرد! يك وقت حرفی می‌زنیم که آبرویمان می‌رود، چیزی را امضا می‌کنیم که آبرویمان می‌رود، این دست هم این‌طور است! غرض این است که تمام «اعضاء و جوارح» در اختیار ما هستند «لا بالجبر، لا بالتفویض، بل بالأمر بین الأمرین» و همه اینها هم تکویناً در اختیار ذات اقدس الهی هستند که در آن خطبه ۱۹۹ فرمود اینها جزء ستاد و جوارح الهی هستند و اگر خواست شما را به امتحان بگیرد، از جای دیگر لشکرکشی نخواهد کرد؛ با زبان شما، دست شما و پای شما، شما را به امتحان می‌گیرد، این است که انسان همیشه باید مواظب باشد، مراقبت یعنی این!

پس این ﴿قَالُوا﴾ با کدام زبان است؟ با همین زبانی که «علیه» ما شهادت داد، ما که زبان دیگری نداریم! به همین زبان به خود جناب زبان خطاب می‌کنیم و همین جناب زبان به ما می‌گوید که من دو مأموریت دارم: يك مأموریت اصلی است که عضو ستاد الهی هستم و يك مأموریت فرعی است که «جارحه» شما هستم؛ شما هر کاری که کردید، کردید؛ ولی من تابع او هستم که به من گفت بگو ﴿أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾ و من هم گفتم؛ «جلود» هم همین‌طور است! او به «جلود» که چنین می‌گوید، تمام «جلود» هم همین حرف را می‌زنند؛ یکی از آن «جلود»ی که شهادت داد «لسان» بود که در سوره مبارکه «نور» فرمود «لسان» شهادت می‌دهد، دست و پا شهادت می‌دهند.

بنابراین اگر کسی واقعاً مراقب باشد، با «اعضاء و جوارح» خود درست رفتار می‌کند؛ در موقع وضو گرفتن، در موقع طهارت، در موقع نماز و همه اینها حرمت «اعضاء و جوارح» را نگه می‌دارد. بدانید که اینها مأموران الهی هستند! اگر ما بفهمیم که فلان شخص از طرف فرمانده کل قوا آمده است، خیلی احترام می‌کنیم! فرمود این از طرف فرمانده کل قوا آمده و این را هم به شما داده است؛ شما حرمت دست را، حرمت پا را، حرمت چشم را،

حرمت گوش را داشته باشید، برای اینکه عضو ستاد اوست! او اگر بخواهد کمک کند، دیگر لازم نیست از جای دیگر کمک بخواهد، شما را با دست خودتان کمک می‌کند، شما این‌طور باشید!

آیه دال بر تأمین ارزاق موجودات تقویت کننده ایمان به توحید

این آیه نورانی سوره مبارکه «طلاق» جنبه غیب و توحید آدم را تقویت می‌کند. در سوره مبارکه «هود» فرمود تمام موجودات عائله من هستند؛ چه مار و عقرب باشد، چه حیوانات دریایی باشد، چه حیوانات صحرایی، چه حلال گوشت و چه حرام گوشت: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۵ اینها عائله من هستند، من معیل می‌باشم و عهده‌دارم که تمام این مار و عقرب‌ها را تأمین کنم؛ آن خرس قطبی شش ماه بخواب را من باید تأمین کنم و می‌کنم - با تعبیر ﴿عَلَى﴾ یاد کرده است - روزی همه را من می‌دهم و این کار را هم کرد! فرمود شما که رزق می‌خواهید؛ نظیر حیوانات و موجودات دیگر به عالم شهادت و کسب و کارتان خیلی تکیه نکنید. شما اگر ایمان آوردید، تقوا داشته باشید من از راهی که شما فکر نمی‌کنید شما را ایمان می‌دهم تا اعتقاداتان به غیب، اعتقاداتان به توحید، اعتقاداتان به فراطبیعت بیشتر از گرایش شما به طبیعت باشد.

تفاوت مؤمن با غیر مؤمن در بهره‌مندی از رزق الهی

فرمود: ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۶ فرمود اگر کسی باتقوا باشد، هرگز در کار نمی‌ماند و يك برون‌رفتی دارد. این عالم، عالم تصادف و تصادم است که خیلی‌ها در کارها می‌مانند، لکن فرمود مؤمن در کار نمی‌ماند و يك برون‌رفتی دارد؛ درست است او کسب و کار دارد، او تلاش و کوشش دارد، مزرعه دارد، مرتع دارد، دامداری و کشاورزی دارد یا پیشه‌ور است؛ ولی من از راهی که او گمان نمی‌کند، به او

۵. سوره هود، آیه ۶.

۶. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

روزی می‌دهم، تا گرایش او به غیب بیش از شهادت باشد: ﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، او در کنار سفره توحید می‌نشیند، و گرنه روزی را که ما به همه می‌دهیم؛ این فرق مؤمن و غیر مؤمن است، فرق موحد و غیر موحد است! ﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ که این می‌شود الهی و این می‌شود الهی زندگی کردن! این شخص ﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾^۷ که قلّه آن برای آن ذوات قدسی است؛ ولی دیگران می‌توانند در سه مرحله با سلام و سلامت زندگی کنند. فرمود من دلم می‌خواهد مؤمن از آن جهت که مؤمن است کنار سفره توحید بنشیند ﴿وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.

پس ما قافله‌ای هستیم، «اعضاء و جوارح»ی داریم، این «اعضاء و جوارح» بدون جبر و تفویض فعلاً در اختیار ماست، يك؛ همین «اعضاء و جوارح» اعضای ستاد فرماندهی کلّ قوا هستند، دو؛ اگر آن فرمانده کلّ قوا دید ما بهره صحیح بردیم، با همین «اعضاء و جوارح» ما آبروی ما را حفظ می‌کند، سه؛ اگر دید - خدای ناکرده - بی‌راهه رفتیم، کج‌راهه رفتیم و راه کسی را بستیم، مدتی صبر می‌کند و آزمون و امتحان را برقرار می‌کند؛ اگر توبه نکردیم، با همین اعضا ما را می‌گیرد، چهار؛ لازم نیست از جای دیگر لشگرکشی کند؛ لذا این دو آیه معانی خودشان را خوب پیدا می‌کنند: هم آیه سوره مبارکه «نور» که زبان شهادت می‌دهد، هم آیه سوره مبارکه «فصلت» که ما به همین زبان به زبان می‌گوییم چرا علیه ما شهادت دادی، این می‌گوید من دو مأموریت دارم؛ يك مأموریت فرعی دارم که شما مرا به کار می‌گیرید و يك مأموریت اصلی دارم که من عضو ستاد فرماندهی کلّ قوا هستم، او به ما دستور داد، من که برای شما نیستم و شما که مرا خلق نکردید ﴿قَالُوا أَأُطِيعُ اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

پرسش: اگر لسان وسیله تکلم باشد، شخص برای تکلم به آن نیاز دارد، به مخارج «فم» در صورتی که در مقام متکلم باشد دیگر نیازی به مخارج «فم» نیست.

پاسخ: نه؛ لذا گفت: «أَطَقَ كُلُّ شَيْءٍ»؛ همه چیز دارند حرف می‌زنند، آنها که مخارج «فم» ندارند.

پرسش: پس بُعدی ندارد که در باب وسیله زبان فرق می‌کند.

پاسخ: اشکالی ندارد، گفتیم یکی از راه‌هایی است که مرحوم امین‌الاسلام احتیال کرده و می‌توان بیرون از فضای

دهن هم سخن گفت، یکی از راه‌هایی که ایشان به عنوان راه فنی ذکر کرده این است.

دو مأموریت اعضا و جوارح در بدن انسان

پرسش: مگر جان انسان جزء جنود الهی نیست؟

پاسخ: جنود الهی هست؛ ولی عضو ستاد اوست که در خدمت ما قرار گرفت تا مشکل ما را حل کند؛ اما دو

مأموریت دارد: هم مراقب است ببیند که ما خلاف می‌کنیم یا نه، هم منتظر است که دستور برسد که یا به ما خدمت

کند یا آبروی ما را بریزد، این تابع اوست! اگر با همین «اعضاء و جوارح» راه صحیح طی کردیم، این دستور پیدا

می‌کند که خدمت دین را به عهده بگیرد تا ما بگوییم: «وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»^۸؛

خدایا کاری نکن که دین را دیگری یاری کند و ما تماشاچی شویم! دست بگیر، دست ممدوح و محمودی نیست،

دست بده است که «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»^۹؛ فرمود دست بگیر دست محمود و ممدوح نیست، بگذارید

دست بالا داشته باشید و به دیگران بدهید و راه هم باز است! فرمود اگر این‌چنین شد، با دست شما دین یاری

می‌شود: «وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي» و اگر انسان با همین «اعضاء و جوارح» دین او را

یاری کرده است، با همین «اعضاء و جوارح» خدا او را تأیید می‌کند و فرشتگان هم او را تأیید می‌کنند؛ اما اگر -

معاذ الله - با همین «اعضاء و جوارح» کج‌راهه رفته است، اگر راه توبه را هم عمداً به روی خود بست، خدا با همین

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۸۹.

۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۱۱.

«اعضاء و جوارح» او را می‌گیرد؛ لذا جمع بین آیه سوره «فصلت» که محلّ بحث است با آیه سوره مبارکه «نور» که فرمود روزی زبان شهادت می‌دهد و روزی هم انسان به «اعضاء و جوارح» می‌گوید که چرا «علیه» من شهادت دادید؟! این ﴿قَالُوا لَجُلُودِهِمْ﴾ را با همین زبان می‌گوید! با زبان به خود زبان می‌گوید، دو سیمت است؛ آن بخش ستاد فرماندهی به این بخش جواب می‌دهد که من عضو شما بودم؛ ولی عضو ستاد فرماندهی اصلی هستم، او گفت حرف بزن و من هم گفتم چشم! همه «اعضاء و جوارح» این طور است! آن وقت اگر کسی این طرز دید قرآنی را داشته باشد، یقیناً مراقب اعمال خودش است.

پرده‌برداری از پندار باطل کفار بر بی‌اطلاعی خدا از کارهای مخفی

در آیه ۲۱ سوره مبارکه «فصلت» هم که قبلاً چند بار گفته شد، این ذیل آن «کلام الله» است، نه کلام «جلود»؛ یعنی وقتی قرآن کریم از «جلود» آنها در صحنه قیامت سخن گفت، دوباره برمی‌گردد به کفاری که در دنیا هستند می‌فرماید وضع قیامت همین‌طور است. چون وضع قیامت همین‌طور است ﴿وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ این حرف برای معاد نیست، يك؛ حرف برای «جلود» نیست، دو؛ حرف برای خداست، سه؛ در دنیا هم آن را می‌گوید، چهار؛ چون این بین دنیا و آخرت را دوخته است، البته بخش وسیعی از آیات همین‌طور است که صدر آن مربوط به آخرت است و ذیل آن مربوط به دنیا یا «بالعکس». بعد می‌فرماید خیال کردید کارهای مخفی را خدا نمی‌داند، کارهای علنی را که انجام می‌دهید، خیال کردید می‌داند، ﴿يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾؛ آن شب‌نشینی‌ها، آن «تبیت» و بیتوته‌ها، آن پشت درهای بسته را خیال کردید خدا نمی‌داند، از مردم مخفی می‌شوید؛ ولی از خدا اختفایی ندارید و خیال می‌کنید که «الله» نمی‌بیند این - معاذ الله - «كثيراً ممّا لا يعلم الله» است.

پذیرفته نبودن اعتذار و استعتاب تبه‌کاران در قیامت

بعد می‌فرماید حالا برای شما بی‌تفاوت بود؛ حلال و حرام و حق و باطل و صدق و کذب و خیر و شر و حسن و قبیح برای شما یکسان بود؛ حالا «نار» و غیر «نار»، صبر و غیر صبر برای شما یکسان است، چه صبر بکنید چه صبر نکنید! گاهی از نظر روانی انسان وقتی عذرخواهی کند قدری سبک می‌شود که گفتند اجازه عذرخواهی داده نمی‌شود؛ گاهی مولا سرزنش و عتاب کند که اینها «مُعْتَب» شوند و مقداری خشم کمتر شود که این هم نیست. فرمود نه به اینها اجازه عذرخواهی داده می‌شود و نه اینها «مُسْتَعْتَب» هستند؛ یعنی عذرخواهی کنند تا سبک شوند که از آن قبیل هم نیست ﴿لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾؛^{۱۱} نه «مُعْتَب» هستند که با عتاب الهی قدری سبک شوند، نه معذورند و عذرخواهی‌شان پذیرفته است که مقداری سبک شوند ﴿فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾، پس «اعتذار» و «استعتاب» آنها پذیرفته نمی‌شود. مستحضرید که معمولاً باب «إِفْتَعَال» یا باب «فَعَلَ» اینها در «مطاوعة» و مانند اینها خیلی فرق می‌کنند. اینکه در سیوطی - اگر یادتان باشد - بود:

مُبْتَدَأُ زَيْدٌ وَعَاذِرٌ خَبَرٌ *** إِنَّ قُلْتَ زَيْدٌ عَاذِرٌ مِّنْ اعْتَذَرَ^{۱۲}

این «اعْتَذَرَ» مورد قبول باید باشد؛ ولی در این جا «اعْتَذَرَ» مبدأ اصلی است «عَذَرَ» مبدأ فرعی است که «مطاوعة» «اعْتَذَرَ» می‌شود، بر خلاف موارد دیگر که «إِفْتَعَلَ» «مطاوعة» است.

پیامد نافرمانی از انبیا ابتلای به وساوس متعدد شیطان

به هر تقدیر فرمود: ﴿وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾؛ ما چندین کار می‌کنیم، گذشته از اینکه اعضای ستاد ما آن جا حضور دارند، شیطان که «اعدا عدو» است را هم بسیج می‌کنیم، البته هیچ کدام از اینها مانع اختیار او نیستند و به حدّ جبر نمی‌رسانند؛ منتها گرایش ایجاد می‌کنیم. ما وقتی دیدیم این شخص حرف انبیا را گوش نمی‌دهد

۱۱. سوره مرسلات، آیه ۳۶.

۱۲. البهجة المرضية على ألفية ابن مالك، ج ۱، ص ۸۳.

﴿يَبْذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^{۱۳} هست که حرف عقل و فطرت را گوش نمی دهد، این

نیروی تخریبی را به طرف اینها بسیج می کنیم که اینها را وسوسه بیشتری کند؛ یعنی دعوت نامه ای است که شیطان به عنوان وسوسه در اختیار همه گذاشته است، ما قدم به قدم به وسایل شیاطین این دعوت نامه های گوناگون را به او نشان می دهد، البته در حدّ دعوت نامه است؛ منتها این دعوت نامه ها زیاد است! دعوت نامه ها به وسیله افراد فراوانی است! دعوت نامه های سمعی و بصری هست! در حدّ دعوت نامه و «تقییض»^{۱۴} است! در حدّ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ آزًا﴾^{۱۵} يك؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۱۶}، دو؛ شیطان ولیّ اینها می شود، شیطان سلطان اینها می شود، شیطان «تقییض» و ارسال شده است که اینها را بگزد و گاز بگیرد؛ اما در حدّ وسوسه است.

اعتراض تبهکاران در قیامت به شیطان و پاسخ او

در سوره مبارکه «ابراهیم» همه این احتجاج ها را خدا بیان کرد و فرمود که در قیامت تمام اعتراض هایی که متوجه شیطان است، شیطان در آن محکمه عدل الهی می گوید که من فقط دعوت کردم! ﴿فَلَا تُلْهُمُونِي وَ لَوْ مُوا أَنفُسُكُمْ﴾^{۱۷} نه شما بر من مسلط هستید و نه من بر شما مسلط هستم ﴿فَلَا تُلْهُمُونِي وَ لَوْ مُوا أَنفُسُكُمْ﴾ من که بر شما مسلط نبودم! ﴿إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾^{۱۸} من که غیر از دعوت نامه چیز دیگری نیاوردم! حالا گاهی این دعوت نامه يك بار است، گاهی دو بار است، گاهی ده بار است، گاهی کمتر و بیشتر است، این همان ﴿تَقْيِضُ لَهُ﴾

۱۳. سوره بقره، آیه ۱۰۱.

۱۴. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۲۸: (قیض) قوله تعالى: ﴿وَمَنْ يَمْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ يَقْيِضُ لَهُ شَيْطَانًا﴾ أي نسب له شيطانًا، أو تقدر له شيطانًا من قبض له كذا: أي قدره، فجعل الله ذلك جزاءه و قد تقدم الكلام في عشا. قوله: ﴿يَقْيِضْنَا لَهُمْ قُرْآنًا﴾.

۱۵. سوره مريم، آیه ۸۳.

۱۶. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۱۷. سوره ابراهيم، آیه ۲۲.

۱۸. سوره ابراهيم، آیه ۲۲.

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۱۹} است؛ از آن طرف فطرت الهی هست، عقل الهی هست، نور وحی است، نبوت است، ولایت است، امامت است، همه برکات اهل بیت هم از این طرف هست! می خواستی آن راه را بروی! ﴿فَلَا تُلْمُوْنِي وَّلُومُواْ اَنْفُسَكُمْ﴾؛ من بر شما سلطنت نداشتم و شما هم بر من سلطنت ندارید ﴿اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجِبْتُمْ لِي﴾،^{۲۰} البته این طور نیست که دست انسان بسته باشد؛ منتها راه گاهی صاف است و گاهی هم چندین سنگ در راه هست که آدم باید نگاه کند تا به سنگ نخورد! يك وقت است که چندین سنگ در راه هست، لکن راه باز است، آدم وقتی مواظب باشد پای او به سنگ نمی خورد و يك وقت هم راه صاف صاف است، فرمود ما این سنگ ها و خارها را گذاشتیم! اصلاً تشبیه کردند و گفتند انسان اگر خار مگیلانی باشد و بخواهد روی این خارها راه برود پاورچین راه می رود، معنای تقوا همین است! آن سِیر را «وَقَايَة» می گویند؛ وقتی از هر طرفی تیر می آید، آدم باید «وَقَايَة» داشته باشد! «جُنَّة» و «مِجَن» را سِیر می گویند و این سِیر را «وَقَايَة» می گویند. آدم باتقوا وقتی تیراندازی می شود سِیر دارد: «النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ اِبْلِيسَ»^{۲۱} تنها نگاه به نامحرم این طور نیست، هر معصیتی این طور است! حالا که تیراندازی می شود، آدم سِیر نگه می دارد، سِیر داشته باشد راحت است. اصلاً تقوا که اصل آن «وَقُوا» بود این «تاء» تبدیل به «واو» شده است، به این سِیر می گویند؛ جایی که تیراندازی است آدم سِیر می گیرد، فرمود می خواستی سِیر بگیری! ﴿اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تُلْمُوْنِي وَّلُومُواْ اَنْفُسَكُمْ﴾، این قافله همین طور است!

وسوسه شیطان با ایجاد اضطراب در رزق آینده و وعده خدا به تأمین آن

فرمود: ﴿وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَاَمَّا خَلْفَهُمْ﴾؛ گذشته ها را تعریف کردند و آینده را ترغیب کردند، به عنوان اینکه به فکر آینده باشید، به فکر ورثه باشید، اهل پس انداز باشید. قرآن فرمود پس اندازکننده و

۱۹. سوره زخرف، آیه ۳۶.

۲۰. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۲۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸.

غیر پس اندازکننده را ما تأمین می‌کنیم. این موش و امثال موش اینها اهل پس انداز هستند، هزارستان^{۲۲} و بلبل و طوطی و اینها اهل پس انداز نیستند، فرمود: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾؛^{۲۳} فرمود ما تنها رازق آن موش‌ها نیستیم که اهل ذخیره و پس انداز هستند، این گنجشک‌ها و بلبل‌ها و آن خواننده‌ها را چه کسی تأمین می‌کند؟ اینها را هم ما تأمین می‌کنیم، مگر اینها اهل پس انداز و ذخیره هستند؟ هر پرنده‌ای، هر دابّه‌ای، هر نفس‌کشی که اهل ذخیره و پس انداز نباشد، ما آن را تأمین می‌کنیم و اهل پس انداز هم که باشد و به حسب ظاهر پس انداز کرده به عنایت ماست! فرمود: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ﴾، اما ﴿وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ﴾؛ این گروه در ردیف و در بین گروه‌های دیگر هستند و برای ما هم چه جن و چه انس فرقی ندارند؛ جن هم مسلمان دارد، کافر دارد، منافق دارد و مثل انسان است، چه آنها و چه اینها گرفتار این قول حقیقی و تثبیت‌شده الهی می‌باشند که کافر و مُلحد و مشرک گرفتار کیفر خواهند شد: ﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾، اینها سرمایه خود را باختند.

نمونه‌هایی از کارشکنی کفار در مقابل پیامبر و اهداف او

حالا همین کفار در برابر وحی يك حرف داشتند، درباره معاد خیال می‌کردند که انسان با مرگ می‌پوسد ﴿إِذَا مُزِفْتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛^{۲۴} گرچه قرآن فرمود اینها یقین ندارند؛ ولی استبعاد را به جای استحاله مصرف می‌کنند. شما دلیلی بر احاله ندارید، يك امر غیرعادی است که باید بپذیرید! برهان وقتی آن را تثبیت می‌کند، باید ثابت شده بدانید. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اینها تحدی کردند و هر کاری کردند که نور الهی را خاموش کنند نشد،

۲۲. لغت‌نامه دهخدا: عنذلیپ . کعیب . بلبل؛ مرغی است معروف از جنس بلبل که از کثرت صفیرهای نیکو او را هزارستان و هزارآوا گویند.

۲۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۰.

۲۴. سوره سبأ، آیه ۷.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾^{۲۵} یکی از این راه‌ها همین است که می‌خواهند با دهن نور الهی را خاموش

کنند، گفتند: ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ﴾ گوش ندهید؛ اما نگذارید که دیگران هم گوش دهند، سر و صدا کنید، هیا هو

کنید و مجلس او را به هم بزنید: ﴿وَالْعَوَا فِيهِ﴾، شما که خودتان گوش نمی‌دهید حرف دیگری است.

يك عدّه در زمان نوح و امثال نوح (عليهم السلام) اینها ﴿جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾^{۲۶} انگشت‌ها را در گوش

می‌گذاشتند که صدا به گوش آنها نرسد که این يك راه بود؛ يك عدّه هم چهار طرف راه مکه می‌نشستند، هر

مسافری که هر طرف می‌آمد، رهزنی می‌کردند و می‌گفتند اگر شنیدی کسی داعی نبوت دارد، او - معاذ الله -

«ساحر» است، «کاذب» است، «کاهن» است، «شاعر» است و حرف‌های او «سحر» است، «شعر» است، «کهان»

است، «فریه» است و مانند آن، این حرف‌ها را می‌گفتند تا کسی به این حرف‌ها گوش ندهد، بعد هم می‌گفتند

بروید مجلس را به هم بزنید؛ «صدّ» با «صاد» هم به معنای صرف است و هم به معنای انصراف، «یصدون انفسهم

عن القبول و الاستماع» که این می‌شود انصراف، «یصرفون غیرهم» که باعث انصراف است و این «صد عن سبیل

الله» که ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^{۲۷} که هر دو قسم آن هست، البته جامع مفهومی دارند. عدّه‌ای را مأمور کردند که

چهار طرف مکه بنشینند که اگر مسافری برای سرزمین وحی از دیگر جاها آمده است، نگذارند که حرف

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را بشنوند و در مجلس آن حضرت هم که سعی می‌کردند بلوا درست کنند ﴿وَوَ

الْعَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

۲۵. سوره صف، آیه ۸.

۲۶. سوره نوح، آیه ۷.

۲۷. سوره اعراف، آیه ۴۵.

تهدید تبهاران به عذاب شدید و مؤمنین به جزای أحسن

اما فرمود: ﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا﴾، یک؛ ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، دو؛ اینها گناه

ضعیف دارند، گناه متوسط دارند، گناه قوی دارند، ما از آن گناه قوی آنها نمی گذریم! اگر این «أفعل»، «أفعل»

تفضیلی باشد «کما ذهب اليه بعض»؛ یعنی ما به بدترین گناهشان اینها را به عذاب می گیریم، آن گناهان دیگر هم

زیر مجموعه همان هستند؛ اما اگر عاری از تفضیل باشد «کما ما ذهب اليه آخرون»؛ یعنی آنها را به کارهای سیّئ

خود می گیریم؛ ولی در آیات دیگری که درباره مؤمنین هست فرمود: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ﴾،^۱ نه «أحسن ما كانوا»! نقش این «باء» این است: اگر طبق داری میوه ای را روی طبق خود چیده که مثلاً

صد کیلوست و چند کیلوی آن خیلی برّاق و برجسته و درشت تر و شاداب تر است؛ اگر خواستید به او کمک کنید،

همه میوه این طبق را به قیمت آن بهترین میوه می خرید، این نهایت احسان شماست؛ ذات اقدس الهی می فرماید

وقتی مؤمن پرهیزکار وارد صحنه معاد شد، يك سری کارهای خوبی دارد و يك سری هم کارهای خوب تر، يك

سری کارهای میانی دارد و يك سری هم کارهای برتر، ما تمام کارهای او را به اندازه کار برتر می خریم: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ اما درباره کفار هرگز «بأسوء ما كانوا يعملون» نیست، هر کدام را به

کیفر خاصّ خودش می دهند؛ ولی گاهی ممکن است کسانی که در برابر دین این طور موضع گیری می کنند، آن «أسوء

ما كانوا يعملون» را کیفر دهند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا»!

«و الحمد لله ربّ العالمين»